



LIDA Stories

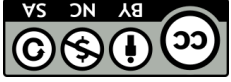
lidastories.net

رفقن بنه قافه / Going to a café

✎ Espen Stranger-Johannessen

☑ Aakane

📧 Sam Saf (fa)

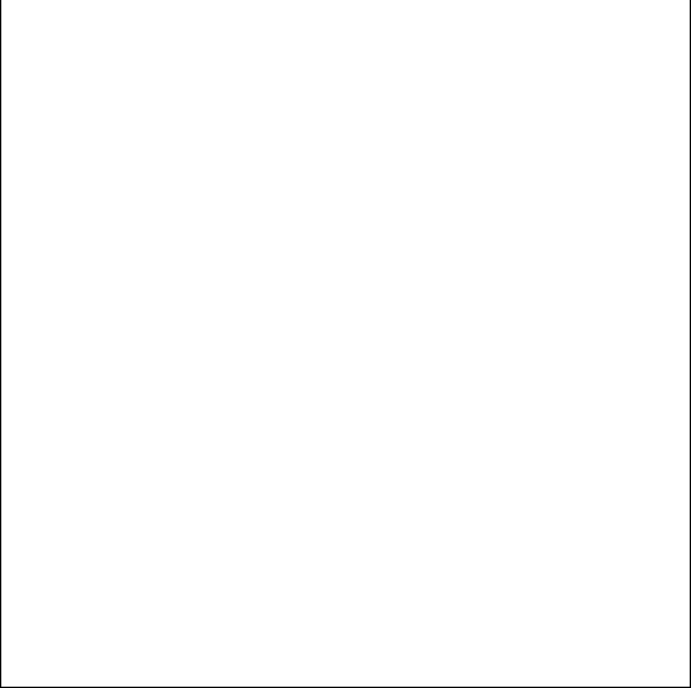


This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.

<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/4.0>

رفقن بنه قافه

Going to a café



✎ Espen Stranger-Johannessen

☑ Aakane

📧 Sam Saf

|| 2

😊 فارسی / English / en



بوران و دخترش میرن قدم بزندن.

...

Boran and his daughter are out for a walk.



بوران و دخترش کافه رو ترک میکنن.

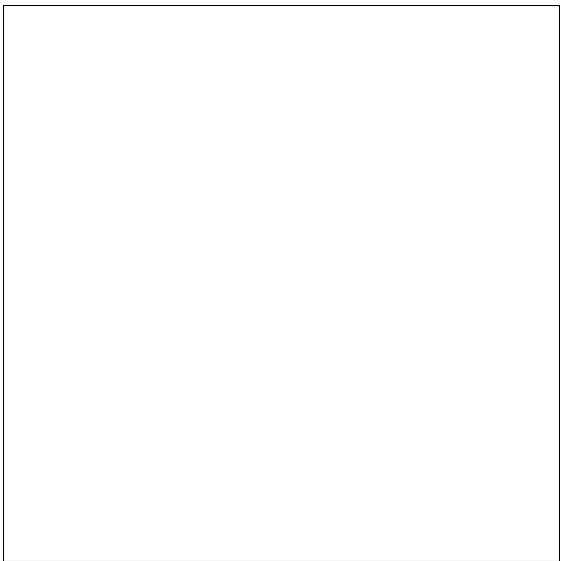
...

Boran and his daughter leave the café.

He pays the waiter.

...

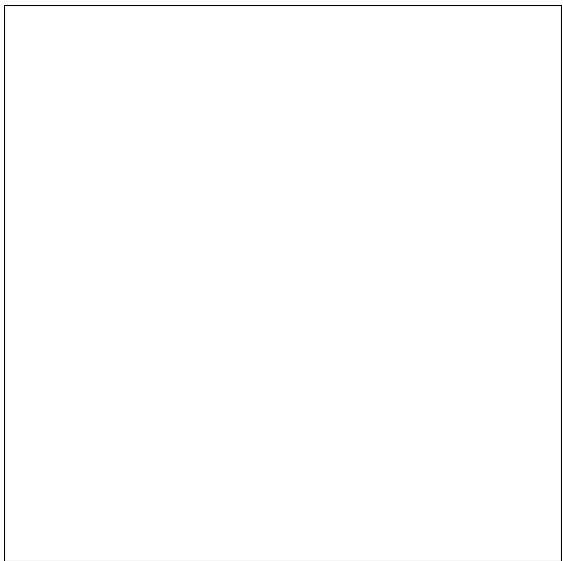
او به میزبان پول می‌دهد.



They come to a café, and go in.

...

آنها به یک کافه می‌روند و می‌روند.





توی کافه یه پیشخدمت اونهارو به یه میز راهنمایی
می کنه.

...

In the café the waiter shows them to a
table.



بوران درخواست صورتحساب می کنه.

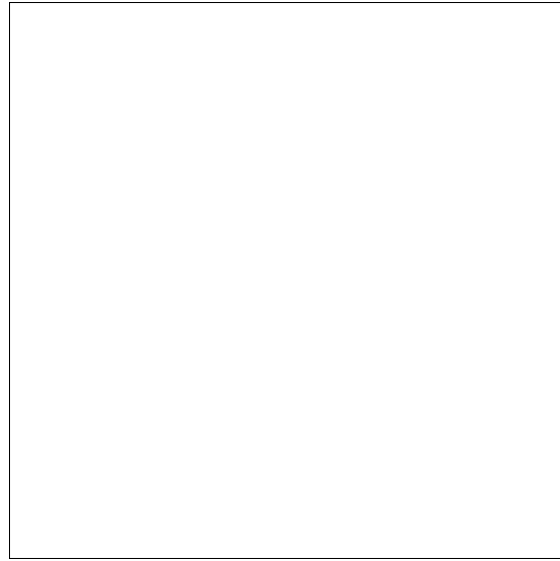
...

Boran asks for the bill.

He drinks it.

...

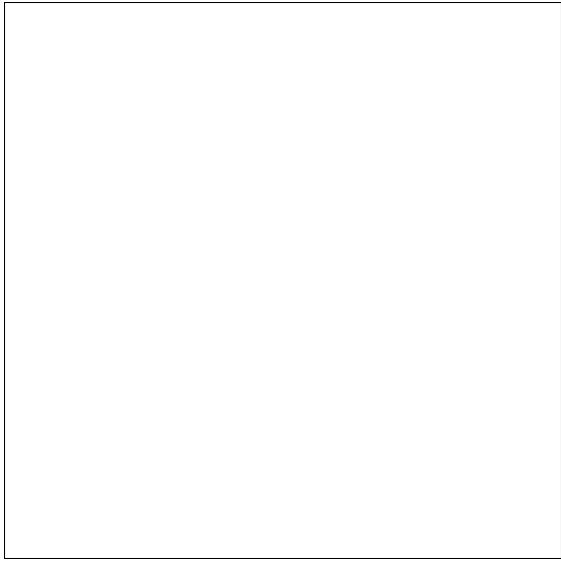
اون قهوه اش رو مینوشته.



Boran orders a coffee.

...

بوران یه قهوه سفارش میده.





دخترش یه آب گذار سقرش میده.

...

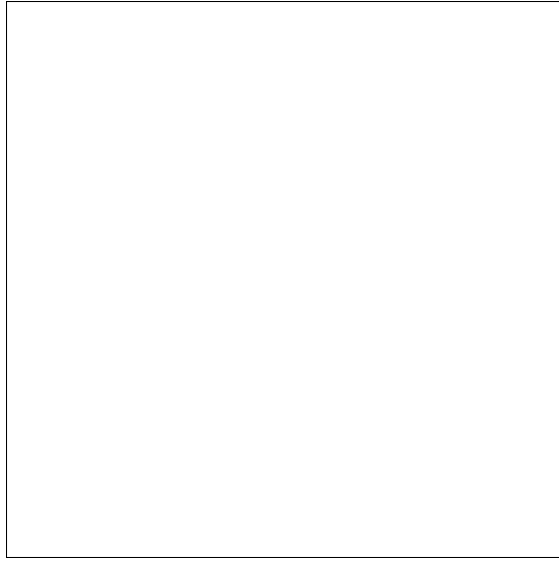
His daughter orders a soda.



اون قهوه اش رو هم میزنه.

...

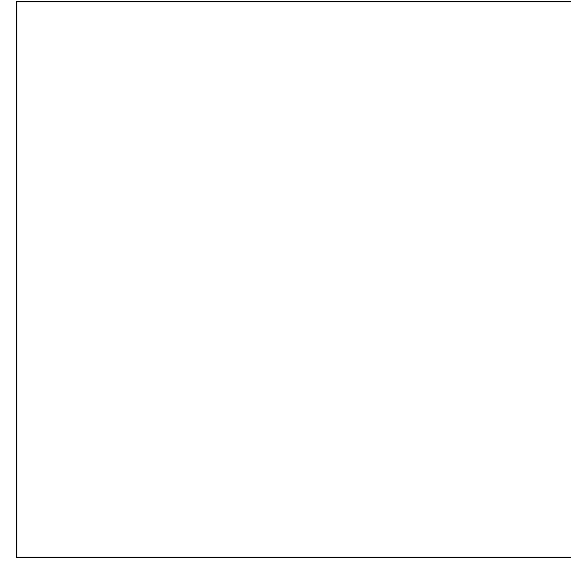
He stirs the coffee.



اون، آب گذدار رو توی لیوان می ریزه.

...

He pours the soda into a glass.



اون آب گذدار رو مینوشه.

...

She drinks the soda.